

مقدمه: در قرآن کریم ۲۴ بار ماده «کاد» آمده که در ۶ مورد با ادات نفی آمده است.

- ۱ ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾ (سوره کهف، آیه ۹۳)
  - ۲ ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ (سوره نساء، آیه ۷۸)
  - ۳ ﴿ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدِ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ (سوره نور، آیه ۴۰)
  - ۴ ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾ (سوره زخرف، آیه ۵۲)
  - ۵ ﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾ (سوره ابراهیم، آیه ۱۷)
  - ۶ ﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ (بقره، آیه ۷۱)
- روشن است که وقتی گفته می شود: «کادَ زيدٌ أَنْ يفعلَ» یعنی اینکه زید نزدیک بود آن کار را انجام دهد ولی انجام نداد. نیز روشن است که اگر نفی قبل از کاد، نفی قُرب فعل باشد تأکیدش بر عدم وقوع خبر کاد بیشتر است، یعنی «ما کادَ زيدٌ أَنْ يفعلَ» یعنی زید نه تنها آن کار را انجام نداد که نزدیک هم نبود آن را انجام دهد.

در پنج آیه نخست همین مطلب به وضوح دیده می شود:

- ۱ ﴿لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾ (کهف، ۹۳): نه تنها سخنی را درک نمی کنند بلکه نزدیک هم نیست که درک کنند.
  - ۲ ﴿فَمَا لَهُمْ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ (نساء، ۷۸): پس این قوم را چه می شود که نزدیک هم نیست که سخنی تازه را بفهمند.
  - ۳ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدِ يَرَاهَا﴾ (نور، ۴۰): آنقدر ظلمات است که اگر دستش را خارج کند، نه تنها آن را نمی بیند، بلکه نزدیک هم نیست ببیند.
  - ۴ ﴿لَا يَكَادُ يُبِينُ﴾ (زخرف، ۵۲): فرعون درباره حضرت موسی: او نه تنها مقصودش را نمی تواند بیان کند بلکه نزدیک هم نیست که بتواند بیان کند.
  - ۵ ﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ﴾ (ابراهیم، ۱۷): شخص دوزخی اراده می کند که خونابه را جرعه جرعه بنوشد، ولی نه تنها نمی نوشد بلکه نزدیک هم نیست که بنوشد (قبل از اینکه از گلوش پایین رود تمام دستگاه گوارشش را می سوزاند).
- اما در آیه ششم به مشکل می خوریم. ﴿فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ چون به تصریح همین آیه، بنی اسرائیل آن گاو را ذبح کردند، لذا این ترجمه درست نیست: «آن گاو را ذبح کردند ولی نه تنها این کار را نکردند که نزدیک هم نبود این کار را بکنند»!

همین مسأله موجب پدید آمدن اختلاف اقوالی در مورد نفی بر سر «کاد» شده است.

ابن حاجب در کافیه می گوید:

«اگر نفی بر سر «کاد» بیاید سه قول مطرح است:

۱. قول ابن حاجب: این نفی مربوط به کاد است نه خبرش. [در این فرض عدم وقوع خبر با تأکید بیشتری بیان می شود، همانطور که رضی در توضیح این عبارت در شرح الکافیه می نویسد و در ۵ آیه نخست به وضوح روشن شد.]
۲. قیل<sup>۱</sup>: ادات نفی، خبر «کاد» را منفی می کند نه «کاد» را؛ لذا به این معناست که خبر کاد واقع شده است. [مثلاً در آیه بقره اینگونه می شود که: ذبح کردند ولی نزدیک بود که ذبح نکنند، بر اساس این قول در ۵ آیه دیگر هم خبر کاد واقع می شود، مثلاً در آیه کهف اینگونه معنا می شود که: می فهمند ولی نزدیک است که نفهمند.]

۱. «... لِأَنَّ نَفْيَ الْقُرْبِ مِنَ الْفِعْلِ أبلغُ فِي انْتِفَاءِ ذَلِكَ الْفِعْلِ مِنَ نَفْيِ الْفِعْلِ نَفْسَهُ؛ فَإِنَّ «مَا قُرِبْتُ مِنَ الضَّرْبِ» أَكَدُ فِي نَفْيِ الْقُرْبِ مِنْ «مَا ضَرَبْتُ» (شرح الکافیه، ج ۴، ص ۱۸۳).

۲. «محي الدين درویش» همین قول را برگزیده است و ذیل آیه ۷۱ بقره می نویسد: «أسرارُ كَادَ في العربية كثيرةٌ، فهي تدخلُ على الفعل لإفادَةِ معنى المُقَارَبَةِ في الخبر، فإذا دخلتَ عليها النفي لم تكن إلا لنفي الخبر، كأنك قلت: إذا أخرجَ يدَهُ يَكادُ لا يراها؛ فكاد هذه إذا استعملتَ بلفظ الإيجاب كان الفعلُ غيرَ واقعٍ وإذا اقترنَ بها حرفُ النفي كان الفعلُ بعدها قد وَقَعَ...» (اعراب القرآن و بیانه، ج ۱، ص ۱۲۴).

۳. **قیل:** اگر نفی بر مضارع کاد یعنی «یکاد» وارد شود، یکاد را منفی می‌کند [مثل ۵ آیه اول] ولی اگر بر ماضی آن یعنی «کاد» وارد شود خبرش را منفی می‌کند [مثل آیه ۷۱ بقره] بعد تصریح می‌کند که انگیزه این قول آیه ۷۱ بقره و یک بیت شعر است.<sup>۱</sup>

البته بعد از مراجعه به منابع دیگر، قول چهارمی نیز به دست می‌آید:

۴. **قیل:** «اگر نفی بر سر کاد بیاید در بعض موارد نفی کاد است (برای نفی مؤکد وقوع خبر) و در بعض دیگر نفی خبر کاد است (برای بیان وقوع خبر) و در هر مورد باید به قرائن مراجعه کرد» [در صورت عدم وجود قرینه، کلام مجمل خواهد شد یعنی هر دو احتمال در آن می‌رود].

## جمع بندی: قول صحیح از نظر پژوهشگر این تحقیق

منابع ذیل بر قول ابن حاجب تأکید دارند و می‌گویند نفی بر سر «کاد» مثل نفی بر سر سایر افعال است و نمی‌تواند نفی خبر کاد باشد. **لذا اگر نفی بر سر کاد آمد بیانگر «نفی مؤکد وقوع خبر کاد» است.**

این گروه فقط باید مشکل آیه ۷۱ بقره را حل کنند که درباره آن می‌گویند که ترجمه صحیح آن چنین است: «پس آن گاو را ذبح کردند در حالیکه با بهانه‌گیری‌هایی که کردند چنین بودند که حتی نزدیک هم نبود آن را ذبح کنند، چه رسد به اینکه ذبح کنند، ولی نهایتاً ذبح کردند».

۱. **شرح کافی،** مرحوم رضی، ج ۴، ص ۱۸۲-۱۸۴ با عنوان «دخول النفی علی کاد»

«... لَأَنَّ نَفْيَ الْقُرْبِ مِنَ الْفِعْلِ أبلغُ فِي انتفاءِ ذَلِكَ الْفِعْلِ مِنْ نَفْيِ الْفِعْلِ نَفْسَهُ؛ فَإِنَّ «مَا قُرِبْتُ مِنَ الضَّرْبِ» أَكَدُ فِي نَفْيِ الْقُرْبِ مِنْ «مَا ضَرَبْتُ»؛ بَلَى، قَدْ يَجِيءُ مَعَ قَوْلِكَ «مَا كَادَ زَيْدٌ يَخْرُجُ» قَرِينَةً تَدُلُّ عَلَى ثُبُوتِ الْخُرُوجِ بَعْدَ انْتِفَائِهِ وَ بَعْدَ انْتِفَاءِ الْقُرْبِ مِنْهُ، فَتَكُونُ تِلْكَ الْقَرِينَةُ الدَّالَّةُ عَلَى ثُبُوتِ مَضْمُونِ خَبَرِ كَادَ فِي وَقْتٍ بَعْدَ وَقْتِ انْتِفَائِهِ وَ انْتِفَاءِ الْقُرْبِ مِنْهُ، لَا لَفْظَ «كَادَ» ... كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَذَبَّحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَعْلُونَ﴾ أَيْ: مَا كَادُوا يَذْبَحُونَ قَبْلَ ذَبْحِهِمْ وَ مَا قُرُبُوا مِنْهُ، إِشَارَةً إِلَى مَا سَبَقَ قَبْلَ ذَلِكَ مِنْ تَعَتُّهِمْ فِي قَوْلِهِمْ: «أَتَتَّخِذُنَا هَزْوَ ... ادْعَ لَنَا رَبِّكَ ...».

۲. **مغنی الأديب،** ابن هشام، الباب السادس (که در حوزه خوانده نمی‌شود)، ج ۲، ص ۱۶۴

«... وَ الصَّوَابُ أَنَّ حَكْمَهَا حَكْمُ سَائِرِ الْأَفْعَالِ فِي أَنَّ نَفْيَهَا نَفْيٌ وَ إِثْبَاتُهَا إِثْبَاتٌ؛ وَ بَيَانُهُ ... وَ أَنَّ «مَا كَادَ يَفْعَلُ»: مَا قَارَبَ الْفِعْلَ، فَخَبَرَهَا مِنْفَى دَائِمًا ... فَإِنَّ أُورِدَ عَلَى ذَلِكَ ﴿وَ مَا كَادُوا يَعْلُونَ﴾ مَعَ أَنَّهُمْ قَدْ فَعَلُوا (إِذَا الْمُرَادُ بِالْفِعْلِ: الذَّبْحُ) وَ قَدْ قَالَ تَعَالَى: ﴿فَذَبَّحُوهَا﴾، فَالْجَوَابُ: أَنَّهُ إِخْبَارٌ عَنْ حَالِهِمْ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ فَاتَّهَمُ كَانُوا أَوَّلًا بَعْدَاءَ مِنْ ذَبْحِهَا بِدَلِيلِ مَا يُتْلَى عَلَيْنَا مِنْ تَعَتُّهِمْ وَ تَكَرَّرِ سَوَالِهِمْ ... وَ أَنَّمَا فُهِمَ حَصُولُ الْفِعْلِ مِنْ دَلِيلِ آخِرِ كَمَا فُهِمَ فِي الْآيَةِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَذَبَّحُوهَا﴾.

۳. **النحو الوافي،** عباس حسن، ج ۱، ص ۵۶۰

«كاد» كغيرها من الأفعال في أن معناها و معنى خبرها منفى إذا سَبَقَهَا نَفْيٌ؛ وَ مُثَبِّتٌ إِذَا لَمْ يَسْبِقْهَا نَفْيٌ خِلَافًا لِبَعْضِ النَحَاةِ، فَمِثْلُ «كَادَ الصَّبِيُّ يَقَعُ» مَعْنَاهُ: قَارَبَ الصَّبِيُّ الْوُقُوعَ فَمُقَارَبَةُ الْوُقُوعِ ثَابِتَةٌ وَلَكِنَّ الْوُقُوعَ نَفْسَهُ لَمْ يَتَحَقَّقْ؛ وَ إِذَا قُلْنَا «مَا كَادَ الصَّبِيُّ يَقَعُ» فَمَعْنَاهُ لَمْ يُقَارَبِ الْوُقُوعَ فَمُقَارَبَةُ الْوُقُوعِ مُتَنَقِّيَةٌ وَ الْوُقُوعُ مِنْ بَابِ أَوَّلَى ...».

۴. **حاشية الصَّبَانِ عَلَى شَرْحِ الْأَشْمُونِي عَلَى الْفَيْءِ ابْنِ مَالِكٍ،** ج ۱، ص ۴۱۴ (در کلمات اشمونی نه صَبَان)

«... حَكْمُ كَادَ حَكْمُ سَائِرِ الْأَفْعَالِ وَ أَنَّ مَعْنَاهَا مِنْفَى إِذَا صَحَبَهَا حَرْفُ نَفْيٍ وَ ثَابِتٌ إِذَا لَمْ يَصْحَبْهَا ... وَ إِذَا قَالَ «لَمْ يَكْدُ يَبْكِي» فَمُقَارَبَةُ الْبُكَاءِ مُتَنَقِّيَةٌ وَ نَفْسُ الْبُكَاءِ مُتَنَفِّ انْتِفَاءً أَبْعَدَ مِنْ انْتِفَائِهِ عِنْدَ ثُبُوتِ الْمُقَارَبَةِ ... وَ أَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿فَذَبَّحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَعْلُونَ﴾ ... وَ التَّقْدِيرُ: فَذَبَّحُوهَا بَعْدَ أَنْ كَانُوا بَعْدَاءَ مِنْ ذَبْحِهَا غَيْرَ مُقَارِبِينَ لَهُ؛ وَ هَذَا وَاضِحٌ».

۱. «إذا دخل النفي على كاد، فهو كالأفعال على الأصح؛ و قيل يكون للإثبات؛ و قيل يكون في الماضي للإثبات و في المستقبل كالأفعال، تَمَسَّكَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَ مَا كَادُوا يَعْلُونَ﴾ وَ بِقَوْلِ ذِي الرِّمَّةِ:

إذا غيَّرَ النَّأْيُ الْمُحِيطِينَ لَمْ يَكْدُ رَسِيسُ الْهُوَى مِنْ حَبِّ مِئَةِ يَرِيحٍ» (شرح الكافية، ج ۴، ص ۱۷۴).

۲. قائل این قول «دسوقی» است: «لايكاد يُعَبَّرُ بِهِ تَارَةً عَنْ قُلَّةِ وجود الشيء فيقال «لايكاد يوجد كذا» بمعنى أنه لا يوجد إلا نادراً تنزيلاً للنادر منزلة الذي لا يُقَارَبُ الوجود؛ وَ تَارَةً يُعَبَّرُ بِهِ عَنْ نَفْيِ الْوُقُوعِ وَ الْبَعْدَ عَنْهُ أَيْ لَا يَقْرَبُ ذَلِكَ الشَّيْءُ إِلَى الْوُجُودِ اصْطِلَاحاً». (حاشية دسوقي بر مغنی اللبيب، ج ۲، ص ۱۷۲).